DOI: Https://doi.org/10.22067/JLS.2021.69226.1055

نشریهٔ علمی جستارهای نوین ادبی، شمارهٔ ۲۱۲، بهار ۱۴۰۰
مقالهٔ پژوهشی

بازتاب یک شاخصهٔ گویشی، در مصراعی از شاهنامهٔ فردوسی:
«به آب دو دیده نباید گریست»

محسن صادقی[1]

چکیده

در این پژوهش، بازتاب یک شاخصهٔ گویشی در مصراعی از شاهنامهٔ فردوسی نشان داده می‌شود. این مصراع: «به آب دو دیده نباید گریست» در داستان رستم و سهراب آمده است. اغلب شاهنامه‌پژوهان، برای آن شـرح و توضیـح بیان نکرده‌اند، برخی معانی ارائه شـده نیز پذیرفتنی به‌نظر نمی‌رسـد. برپایهٔ پیشـنهاد مطرح شـده در این مقاله، دشـواری این مصـراع از کاربرد تکواژ «به» در معنایی نادر و کمیاب سـرچشـمه می‌گیرد. با این توضیـح که این تکواژ، در این کاربرد، با حرف اضـافهٔ «به» در فارسـی امروز ایران، تحول‌یافتهٔ pad در فارســی میانه، پیوندی ندارد، بلکه صــورتی دیگر از abē در فارســی میانه معـادل "بی و بـدونِ" در فـارســی امروز ایران اســت. بر این مبنـا، عبـارت کِنـایی «بـه آب دو دیـده گریستن (= بی‌اشک گریستن)» به معنی "مستأصل و درمانده شدن" است. افزون‌بر این، به‌نظر می‌رسد مصــراعِ مذکور برگرفته از یک مَثَلِ محلی باشــد که هنوز با همان معنا و مفهوم به‌کار رفته در شــاهنامهٔ فردوســی، با دو صــورت آوایی: "be ow dida girya kadan" و "be âw dida čixrâ mukuna" در برخی گویش‌های خراسـان بزرگ برجای‌مانده اسـت. داده‌های گویشـی اسـتفاده شـده در این پژوهش، به کمک گویش‌نامه‌ها و پژوهش میدانی فراهم آمده است.

کلیدواژه‌ها: به آب دو دیده گریستن، داستان رستم و سهراب، شاهنامهٔ فردوسی، گویش، گویش‌های ایرانی.

---

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور
E-mail: Kh.guyesh@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۲ اسفند ۱۳۹۹ تاریخ پذیرش: ۲۴ خرداد ۱۴۰۰

۱- مقدمه

استفاده از واژه‌ها و ویژگی‌های کهن حفظ شده در زبان‌ها و گویش‌های محلی، یکی از راه‌های معتبر برای فهم دشواری‌های زبانی شاهنامهٔ فردوسی و دیگر متون کهن فارسی است. براین مبنا تا به امروز، مقاله‌های ارزشمندی، نظیرِ: «نقش آداب‌ورسوم عامه در حل مشکلات ادبی: اسکدار ـ دلو آسیا» (رجائی بخارایی، ۱۳۴۷: ۱۰۳- ۱۱۴)؛ «گزدم، کژدم؟» (متینی، ۱۳۴۷: ۱- ۱۳)؛ «ساختمان و صرف فعل ماضی در گویش کهن هرات و مقایسهٔ آن با صرف فعل ماضی در گویش کنونی بیرجند» (رضائی، ۱۳۵۵: ۱۰۰- ۱۱۰)؛ «تجلی گویش‌های فارسی در تفسیرهای قرآن مجید» و «واژه‌های کهن و گویشی در البلغه» (راشدمحصل، ۱۳۷۷: ۱۵۱- ۱۵۷؛ ۱۳۶۹: ۱۲۳- ۱۳۵)؛ «نقش گویش‌ها در کمک به از میان بردن برخی ابهامات واژگانی متون کهن فارسی دری» (زمردیان: ۱۳۸۲: ۳۹- ۶۲)؛ «گویش‌ها و متون فارسی (۱)» (رواقی، ۱۳۸۲: ۱۳- ۴۱) و غیره نوشته شده است.

به‌ظاهر، تاکنون پژوهشگری شاهنامهٔ فردوسی را به‌طور کامل از این منظر بررسی نکرده، اما برخی پژوهش‌های موردی، مانند: «شاهنامه را چگونه باید خواند؟» (رواقی، ۱۳۸۰: ۴- ۲۷)؛ «بازخوانی مصراعی از شاهنامه (هَم یا هُم)» (چرمگی عمرانی،۱۳۸۹: ۱۳۵- ۱۴۶)، «مری، واژه‌ای نادر در شاهنامه» (صادقی، ۱۳۹۳: ۱۲۴- ۱۲۹)؛ «کَرز (karz) واژه‌ای از گویش خراسان در شاهنامه؟» (آیدنلو، ۱۳۹۴: ۱۱- ۲۴)؛ «مویی دیگر به ریسمان تصحیح ابیاتی از شاهنامه» (یاحقی،۱۳۹۶ ب: ۵۶۱- ۵۷۳) و غیره انجام شده است. در این پژوهش نیز، بر مبنای یکسان نبودن تحول تاریخی واج‌ها در همهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایرانیِ نو (حسن‌دوست،۱۳۸۹: ۱/ چهل) و در دسترس قرار گرفتن دو ضبط از یک مَثل رایج در گویش‌های خراسان بزرگ، احتمال بازتاب گویش محلی در مصراعی از شاهنامهٔ فردوسی مطرح می‌شود. موادّ گویشی مورد استفاده در این تحقیق، از طریق جستجو در گویش‌نامه‌ها و پژوهش‌های میدانی فراهم آمده است.

در بخشِ پایانی داستان رستم و سهراب، دو پهلوان باری‌دیگر، برای کشتی گرفتن، اسب‌ها را محکم بستند. بخت، با سهرابِ سرافراز همراه نبود. رستم دستش را دراز کرد. بَر و یالِ دلیر جوان را گرفت و مانند شیر او را بر زمین زد. پهلوانِ پیر می‌دانست که جوانِ جنگی در زیر نخواهد ماند. تند، تیغِ تیز را بیرون کشید و پهلوی او را شکافت. سهراب آهی کشید و به تهمتن گفت: «بدان و آگاه باش، من پدری دارم که اگر از روی زمین فرار هم بکنی انتقام مرا از تو خواهد گرفت؛ دیر یا زود، از این جنگجویانِ نامدار، کسی به **رستم** خبر خواهد برد که پسرت به‌خواری به خاک افکنده شده است». با شنیدن این سخن، پیلتن بیهوش شد. وقتی به‌هوش آمد با ناله و خروش پرسید: «از رستم ـ که الهی بمیرد ـ چه نشانی داری؟» پدر، با دیدن مهرهٔ یادگار که تهمینه بر بازوی سهراب بسته بود با ریختن اشک و کندن مو بی‌تابی می‌کرد و پسر به او دلداری می‌داد:

بـدو گفـت سـهراب کـین بتّریسـت بـه آب دو دیـده نبایـد گریسـت
(فردوسی، ۱۳۸۹ الف: ۱۸۷/۲)

موضوع این پژوهش، بررسی مصراع دوم این بیت است. برپایهٔ نسخه‌بدل‌های ارائه شده در پانوشتِ شاهنامه، به تصحیح جلال خالقی‌مطلق، در دست‌نویس کتابخانهٔ دانشگاه لیدن و دست‌نویس کتابخانهٔ آکسفورد، به جای «نباید»، «بباید» و در دست‌نویس کتابخانهٔ پاپ در واتیکان و دست‌نویس کتابخانهٔ دولتی برلین به جای «به آب دو دیده نباید»، «که بر کردهٔ خود بباید» آمده است (همان). این مصراع در حاشیهٔ ظفرنامه به‌صورت: «که بر کردهٔ خود بباید گریست» (فردوسی، ۱۳۷۷: ۱/ ۲۵۳) و در دست‌نویس دانشگاه سن‌ژوزف با ضبط «به آب دو دیده بباید گریست» (فردوسی، ۱۳۸۹ ب: ۱/ ۱۳۹) دیده می‌شود. با وجود این، در اکثر چاپ‌های معروف شاهنامه و داستان رستم و سهراب مصراع، همان: «به آب دو دیده نباید گریست» است، فقط در داستان رستم و سهراب فردوسی: پژوهش، پیرایش و گزارش (خالقی‌مطلق،۱۳۹۹: ۱۲۵) به‌جای تکواژِ «به» در آغاز مصراع، «بد» آمده است.

۲- بحث و بررسی

در فرهنگ شاهنامه (رواقی، ۱۳۸۹)، واژه‌نامهٔ شاهنامه (اتابکی، ۱۳۸۶) و معیار لغات قویم (کشمیری، ۱۳۹۹) «به آب دو دیده گریستن (= به اشک گریستن)» مدخل نشده است. از شارحان شاهنامه و داستان رستم و سهراب برخی، نظیرِ (آیدنلو، ۱۳۹۵؛ رستگار فسائی، ۱۳۸۳؛ یاحقی، ۱۳۶۸ و فضیلت، ۱۳۸۱) برای این مصراع، شرح و توضیح بیان ننموده‌اند؛ برخی نیز به بیان معنیِ بخشی از مصراع: «دو دیده» "دو چشم" (شعار و انوری، ۱۳۷۹: ۱۹۰) یا «آب دو دیده» "کنایه از اشک" (طاهری مبارکه، ۱۳۸۶: ۲۴۶) بسنده کرده‌اند. خالقی‌مطلق در یادداشت‌های شاهنامه (۱۳۸۹: ۱/ ۵۵۱) برای این مصراع توضیحی بیان نکرده، اما در داستان رستم و سهراب فردوسی: پژوهش، پیرایش و گزارش (۱۳۹۹: ۱۲۵) به جای تکواژِ «به» در آغاز مصراع، «بد» را به متن برده است و در شرحِ مصراع، بیان داشته که در این مصراع هم واژهٔ **آب** و هم عدد **دو** حشو است. خالقی‌مطلق سند و دلیلی برای به متن بردنِ «بد» بیان نکرده، اما به‌طور ضمنی می‌توان فهمید که «به» در آغاز مصراع، با حرف اضافهٔ «به» در فارسی امروز ایران یکی دانسته شده است. اگر مطابق نظر ایشان، دو واژهٔ «آب» و «دیده» را حشو بدانیم و از مصراع حذف کنیم باز هم بخش باقی‌مانده یعنی ترکیبِ «به دیده گریستن (= به چشم گریستن)» معنای روشنی ندارد.

جوینی در معنیِ «به آب دو دیده نباید گریست» نوشته است: «نباید اشک از دیدگان بر رخسار فروریزی» (فردوسی، ۱۳۹۳: ۳/ ۶۵۲). برای ظهور حرف اضافهٔ «از» در این شرح و توضیح، می‌توان دو توجیه ارائه کرد: اول اینکه بگوییم ایشان «به» را در این مصراع، حرف اضافه به معنی «از» دانسته‌اند. با این فرض، معنی ارائه‌شده با مصراع همخوانی ندارد؛ زیرا در داستان رستم و سهراب «آبِ دو دیده (= اشک)» نقش متممی دارد، اما در معنی این شارح شاهنامه، «اشک» مفعول و «دو دیده (= دیدگان) متمم است. گذشته‌از این، اگر در محور جانشینی «از» را در جایگاه

«به» قرار دهیم، تردیدی نمی‌ماند که عبارت «از اشک گریستن» مثلِ «به اشک گریستن» مبهم و نامفهوم است. توجیه دوم اینکه «از» را در جملهٔ ایشان، بدل از کسرهٔ بین «آب» و «دو دیده» بدانیم [۱] در این صورت هم، به‌سبب معنی نشدن «به» در آغازِ مصراع، معنیِ ارائه‌شده پذیرفتنی به‌نظر نمی‌رسد.

کزازی معتقد است: «گریستن، به آبِ دو دیده کنایهٔ ایماست از بسیار و بی‌گسست گریستن» (۱۳۸۱: ۲/۶۵۸). نگارنده در کنایه بودن این مصراع، با ایشان هم‌عقیده است، اما ازآنجاکه در مصراعِ مورد بحث عنصری وجود ندارد که بتوان معنای "بی‌گسست بودن گریه" را از آن استنباط کرد پیشنهاد دیگری مطرح می‌کند و آن، اینکه تکواژ «به» در مصراعِ «به آب دو دیده نباید گریست»، با حرف اضافهٔ «به» در فارسی امروز ایران، بازماندهٔ pad در فارسی میانه (ابوالقاسمی، ۱۳۸۵: ۲۹۰) پیوندی ندارد، بلکه صورتی گویشی و تحول‌یافته از abē در فارسی میانه است که در فارسی دری به‌صورت‌های "**ابی، بی و وی**" دیده می‌شود (همان).

در اصطلاح، به مصوت /ē/ در تکواژ abē «یای مجهول» گفته می‌شود. به احتمال، "**بی**" در اوایل دورهٔ دری نیز گاه با یای مجهول کاربرد داشته است (عیدگاه طرقبه‌ای، ۱۳۹۹: ۵۶۹). در جایگاهِ این واج، در فارسی امروز ایران اغلب در واژه‌هایی نظیرِ: bi-’arj " آنکه یا آنچه در نظر دیگران قدر و مرتبه و احترامی ندارد" (انوری، ۱۳۸۷: «بی‌ارج») و همین‌طور در برخی گویش‌ها، مانند: قاینی: bi estarɛ "بی‌ستاره، بدستاره. زشت و بی‌نمک و ناخوشایند" (زمردیان، ۱۳۸۵: ۴۳)؛ بیرجندی: bihers "بی‌حس، بی‌رمق" (رضائی، ۱۳۷۳: ۱۰۳)؛ رامسری: bi-qeyrat "بی‌رگ، بی‌غیرت" (شکری، ۱۳۸۵: ۲۴۸)؛ اسفراینی: bidana "بی‌دانه" (همایونفر، ۱۳۸۶: ۱۲۳)؛ تونی/ فردوسی: bi rezq "بی‌روزی" (یاحقی، ۱۳۹۶ الف: ۱۰۹) و غیره واجِ /i/ به‌کار می‌رود؛ در گویش رادکان از توابع چناران در خراسان رضوی، در جایگاه این واج در واژه‌هایی، مانندِ: bey-pul "بی‌پول"؛ bey-tarjoba "بی‌تجربه"؛ bey-hasâb-ketâb "بی‌حساب کتاب" (به‌نقل از دکتر محسن لعل علیزاده گویشور رادکانی) /ey/ و در گویش طبسِ گلشن در واژه‌هایی، مانند: báy-rad "بی‌رد، گم، ناپیدا، مفقود" (جلیلی، ۱۳۸۹: ۱۳۴) /áy/ ظاهر می‌شود. بااین‌حال، در تعدادِ قابل‌توجهی از گویش‌ها و زبان‌های ایرانی هنوز همان یای مجهول، /ē/[۲]، یا صورت کوتاه‌شدهٔ آن، /e/، متداول است، از آن جمله است:

گویش روستای اوارشک از توابع بخش احمدآباد مشهد: be-rag " بی‌غیرت" (رفیعی، ۱۳۹۹: ۹۹) be:-hoš "بی‌هوش" (همان: ۱۵۸).

گویش روستای گاش از توابع چناران در خراسان رضوی: be-rah-a "کوره‌راهِ کوهستانی، بی‌راهه" (صادقی، ۱۳۹۹: ۱۷۷)؛ be-dest-o-pâ "بی‌تاب"؛ be-qeyrat "بی‌غیرت" (همان: ۲۰۲)؛ be-’aql "نادان" (همان، ۲۰۹).

گویش روستای دوقلعه‌بَراشک از توابع فریمان در خراسان رضوی: be-huš "بی‌هوش" (محسنی، ۱۳۹۹: ۱۰۱)؛ bē-nang "بی‌غیرت"؛ bē-tâb "بی‌تاب" (همان:۷۱).

گویش روستای نهالدان از توابع داورزن در خراسان رضوی: be̲-tâb "بی‌تاب"؛ be̲-qeyrat "بی‌غیرت" (صادقی، ۱۳۹۹: ۲۰۲)؛ be̲-hēš "بی‌هوش" (همان: ۳۴۲)؛ bē̲-zan "مجرد" (همان: ۱۲۵)؛ be̲-'orza "بی‌عُرضه" (همان: ۴۱۴)؛ bē̲-gušt "بی‌گوشت" (همان: ۴۱۸).

فارسی هروی: bē̲dōna "بی‌دانه" (فکرت، ۱۳۷۶: ۷۸).

فارسی افغانستان: be̲:â(')bi "بی‌آبرویی (رواقی، ۱۳۹۲: ۱/ ۲۷۲).

گویش فارسی بخارا: bē̲-tâbi "بی‌تابی: بیماری، ناخوشی" (رجائی بخارایی، ۱۳۷۵: ۳۲۹)؛ be̲huš "بی‌هوش" (رحمانی، ۱۳۹۷: ۹۱)؛ be̲hurmati "بی‌حرمتی" (همان: ۱۰۶-۱۰۷)؛ be̲zan "بی‌زن" (همان: ۴۹۳).

گویش سمرقند: be̲ruzi "بیچاره، بینوا، بدبخت" (هادی‌زاده، ۱۳۸۲: ۹۱)؛ be̲maza "بی‌مزه" (همان: ۹۳).

گویش هزارگی: bē̲ xudâ "بی‌خدا"؛ bē̲ xalta "بی‌خریطه" (خاوری، ۱۳۹۵: ۱۶۶)؛ be̲ dil o jâqur "بی‌جرأت و جسارت" (همان: ۱۶۷).

گویش سیستانی خنج: be̲: "بدونِ، غیرِ، متفاوت [از چیزی]" (شهنازی، ۱۳۹۲: ۴۰۰)؛be̲: pors o pâs "بدونِ پرسش و پاسخ، بدونِ سؤال و جواب" (همان، ۴۱۳).

گویش روستای یَخکش از توابع بهشهر در استان مازندران: be̲-qerət "بی‌غیرت"؛be̲ tâqət-i "بی‌تاب" (اکبرپور، ۱۳۹۴: ۱۸۸).

گویش چارده‌کلاته از توابع دامغان در استان سمنان:be̲-rag "بی‌غیرت"؛be̲ tâqət "بی‌تاب" (همان: ۱۸۹).

کردی سقز: be̲:-aql "بی‌عقل" (کیا، ۱۳۹۰: ۱۳۸).

کردی سنندج: be̲-âql "بی‌عقل" (همان).

هورامی (گویش پاوه‌ای): be̲mak "بی‌مزه، آن که سخنان بیهوده و ... بر زبان آورد"؛ be̲tâm "بی‌مزه، بی‌طعم" (سلیمی، ۱۳۹۲: ۳۸۶).

گویش **نیشابور:** be darz "بی‌درز"؛ be čeppo "بی‌چوپان" (صادقی، ۱۳۸۳: ۲۶۱)؛

گویش روستای جُنگ از توابع مشهد: bē̲-kâr "بی‌کار"؛bē̲-hesâb "بی‌حساب"؛ be̲-šo'ur "بی‌شعور" (به نقل از الهه سلیمان گویشور جُنگی).

گویش شهر دَرّود از توابع نیشابور: bē̲-xavi "بی‌خوابی"؛ bē̲-naxu "خسیس، بدجنس" (به نقل از محمد درّودی گویشور درّودی)؛ bē-xištak "فقیر"؛ be̲-sovât "بی‌سواد"؛ be̲-rag "بی‌غیرت" (به نقل از سالومه سرهنگی گویشور درّودی).

گویش روستای ریوَش از توابع کوهسرخِ کاشمر: bē̲-tâb "بی‌تاب"؛ bē̲-qeyrat "بی‌غیرت" (به نقل از بتول خورشاهی گویشور ریوشی).

گویش شهر خواف در خراسان رضوی: bē-howsela "بی‌حوصله"؛ bē-'adab "بی‌ادب" (به نقل از خلیل شاه‌قاسی رودی گویشور خوافی).

گویش روستای مایان از توابع طرقبه‌شاندیز در خراسان رضوی: be-'adab "بی‌ادب" (به نقل از هانیه فاطمی گویشور مایانی) و غیره [۳].

در برخی متن‌های فارسی‌ـیهودی نیز در واژه‌هایی نظیرِ: bē، یای مجهول به /e/ تخفیف یافته است (لازار، ۱۳۸۴: ۲۱۸-۲۱۹). این ویژگی در هزار حکایت صوفیانه (۱۳۸۹: ۱۰۲/۱) و قرآن مترجم ۲۰۰۳ (حاجی‌سیدآقایی، ۱۳۹۸: ۲۱۰) نیز دیده می‌شود. علی‌اشرف صادقی نیز بیان می‌دارد: «در قرون گذشته در بعضی مناطق ایران یای مجهول نکره /ē/ به‌صورت e مخفف تلفظ می‌شده و این تلفظ در بسیاری از متون منعکس شده است» (۱۳۸۴: ۵۲-۵۳ به نقل از حاجی‌سیدآقایی، همان).

برپایۀ مطالب ذکر شده مبنی بر امکان کوتاه‌شدگی یای مجهول به e، می‌توان در کنار نظرهای نقل‌شده از شاهنامه‌شناسان و شاهنامه‌پژوهان، این پیشنهاد را هم مطرح کرد که در مصراع مورد بحث نیز «به» تلفظی دیگر از abē> bē> be "بی و بدونِ" است. دراین‌میان، به این نکته هم باید توجه داشت که به‌احتمال‌زیاد در زبانِ فارسی روزگار فردوسی حرف اضافۀ «به» بازماندۀ pad با فتحه تلفظ می‌شده (خالقی‌مطلق، ۱۳۹۸: ۹۷؛ یاحقی، ۱۳۹۶ ب: ۵۶۲). ازین‌رو، استفاده از تکواژ «به» be "بی و بدونِ" در زبان تداخل ایجاد نمی‌کرده است [۴].

افزون‌بر مطالب بیان شده، به‌نظر می‌رسد مصراع «به آب دو دیده نباید گریست» در داستان رستم و سهراب، برگرفته از یک مَثَلِ محلی باشد که احتمالاً از طریق منبع مورد استفادۀ فردوسی، به شاهنامه راه یافته است. حداقل دو ضبط از این مَثَل ـ که به‌لحاظ آوایی، واژه‌ها، معنی و کارکرد بسیار شبیه به مصراع مورد بحث است ـ در خراسان بزرگ متداول است:

be ow-dida girya kadan "بی‌اشک گریستن: احساس درماندگی و ناتوانی کردن" (محسنی، ۱۳۹۹: ۱۱۱)؛ be âw dida čixrâ mukuna "بی‌اشک می‌گرید؛ بسیار مستأصل و درمانده است" (خاوری، ۱۳۹۵: ۱۶۵).

بر پایۀ پیشنهاد آوایی مطرح شده در این مقاله و با درنظرداشت مَثَل فوق، معنی بیتِ:

بدو گفت سهراب کین بتّریست | به آب دو دیده نباید گریست
(فردوسی، ۱۳۸۹ الف: ۱۸۷/۲)

این‌گونه خواهد بود [رستم با دیدن مهرۀ یادگار که تهمینه بر بازوی سهراب بسته بود با ریختن اشک و کندن مو بی‌تابی می‌کرد] سهراب به او گفت: «این بی‌تابی‌ها و به خود آسیب زدن‌های تو، از خنجر خوردنِ من بدتر و دردآورتر است؛ این‌قدر درمانده و مستأصل نباش، شکیبایی پیشه کن».

مضمونِ مصراعِ مورد بررسی، یعنی تسلی خاطر دادن و دعوت کردنِ به شکیبایی، در شاهنامه و دیگر متون فارسی شاهدهای فراوان دارد. در ادامۀ همین داستان نیز گودرز، رستم را دلداری می‌دهد و به شکیبایی دعوت می‌کند:

بدو گفت گودرز کاکنون چه سود | که از روی گیتی برآری تو دود

تو بـر خویشـتن گـر کنـی صـد گزنـد چــه آســانی آیــد بــدین ارجمنــد...
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۱۹۰/۲)

برای کوتاه‌شدگی یای مجهول به کسره نیز شاهدهای نسبتاً زیادی وجود دارد که برای نمونه تعدادی از آن‌ها بیان شد، اما با جستجوی نگارنده در شاهنامهٔ فردوسی و دیگر متون چاپ شدهٔ فارسی، شاهد متنی دیگری مبنی برکاربرد ترکیب گویشی-کنایی «به/ بی/ بدونِ اشک گریستن (= درمانده و مستأصل شدن)» پیدا نشد. به‌همین سبب، تا زمان پیدا شدن مستندات دیگر باید به مَثَل خراسانی ذکر شده بسنده کرد. با ترجیحِ وجه پیشنهاد شده در این مقاله، یعنی: «به/ بی/ بدونِ اشک گریستن (= درمانده و مستأصل شدن)» بر نظرهای قبلی یعنی: «نباید گریست»، در مصراع مورد بررسی هیچ واژه‌ای حشو نخواهد بود، واژه‌ها در شعر و برگردان آن به نثر، نقش دستوری یکسان خواهند داشت و به افزودن عنصر زبانی هنگام معنی کردن نیاز نخواهیم داشت.

یادآوری این نکته هم ضرورت دارد که شاهنامه متنی عالمانه و به زبان معیار روزگار فردوسی است، اما به‌ظاهر از طریق منبع/ منابع مورد استفادهٔ شاعر، به‌ندرت برخی واژه‌ها و تلفظ‌های گویشی هم به متن راه یافته است (رواقی، ۱۳۸۰: ۵؛ خالقی‌مطلق، ۱۳۹۰: ۱۸۰) همان‌طور که لازار اشاره می‌کند این نوع ویژگی‌ها در متون کهنِ فارسی، بسیار پراکنده نمایان می‌شود (۱۳۸۴: ۲۸) سوگمندانه برخی دیگر از واژه‌های گویشی راه‌یافته به متون، نظیرِ: «پایه» در شعر دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی «در کوهپایه، غرّشِ **پایه/** چون نعرهٔ پلنگ برآمد» (۱۳۸۵: ۴۷۷) با تلفظهای گویشی pâya/ pāya/ paya "رعد" (صادقی، ۱۳۹۹: ۱۷۸– ۱۷۹)؛ «بلک» در تفسیر سورآبادی: «اما بیشتر مفسران برآنند که آن درخت گندم بود، هر گندمی از آن چندِ **بلک** گاو» (۱۳۸۱، ۱/ ۵۵) با تلفظ گویشیbolk "، قلوه، کلیه (عضو بدن انسان و حیوان)" (کیا، ۱۳۹۰: ۶۱۱)؛ «واجکیدن» در تذکرةالاولیاء «و گفت: اگر آدمی از شکرریز لطفِ او آگاه‌مندی شدی، بیم بودی که از شادی دلش **واجکیدی**» (عطارِ نیشابوری، ۱۳۹۸: ۱ / ۹۰۹) با تلفظ گویشی ver-jekkidan"جهیدن، پریدن" (صادقی، همان: ۳۷۴ و ۴۰۶) و غیره نیز همگی مثل ترکیب مورد بحث از شاهنامهٔ فردوسی کاربرد نادر دارند؛ هرچند دور از ذهن نیست که با دست‌یاب شدن نسخه/ نسخه‌های خطی کهن، شاهدهای دیگری برای این نوع واژه‌ها در دسترس قرار گیرد.

نتیجه‌گیری

استفاده از واژه‌ها و ویژگی‌های کهن حفظ شده در زبان‌ها و گویش‌های محلی، یکی از راه‌های معتبر برای فهم دشواری‌های زبانی شاهنامهٔ فردوسی و دیگر متون کهن فارسی است. در این مقاله، مصراعِ: «به آب دو دیده نباید گریست» در داستان رستم و سهراب از این منظر بررسی شد. اغلب شاهنامه‌پژوهانِ معروف، برای عبارت «به آب دو دیده گریستن» معنی ارائه نکرده‌اند؛ شرح و توضیحات برخی دیگر از بزرگان نیز به فهم مطلب کمک نمی‌کند. در این پژوهش، برمبنایِ یکسان نبودن تحول تاریخی واج‌ها در زبان‌ها و گویش‌های ایرانیِ نو، نخست با ذکر شاهدهای

فراوان پیشنهاد شد که مصوت /e/ در تکواژِ «به» در مصراع موردِ نظر، صورت کوتاه‌شدهٔ یای مجهول است و «به» را در این کاربرد می‌توان تلفظ گویشی abē> bē "بی و بدونِ" دانست. سپس با ذکر دو ضبط از یک مَثَل خراسانی ـ که صورت آوایی، معنی و کارکرد مشابه با مصراع مورد بحث دارند ـ این نتیجه حاصل شد که احتمالاً «به آب دو دیده گریستن» (= بی‌اشک گریستن: " احساس درماندگی و ناتوانی کردن، مستأصل و درمانده شدن") برگرفته از یک مَثَل محلی است. بر این اساس، معنی بیتِ:

بـدو گفـت سـهراب کـین بتّریسـت بـــه آب دو دیـــده نبایـــد گریســـت
(فردوسی، ۱۳۸۹ الف: ۱۸۷/۲)

این‌گونه خواهد بود [رستم با دیدن مهرهٔ یادگار که تهمینه بر بازوی سهراب بسته بود با ریختن اشک و کندن مو بی‌تابی می‌کرد] سهراب به او گفت: «این بی‌تابی‌ها و به خود آسیب زدن‌های تو، از خنجر خوردنِ من بدتر و دردآورتر است؛ این‌قدر درمانده و مستأصل نباش، شکیبایی پیشه کن». با ترجیحِ وجه پیشنهاد شده در این مقاله، یعنی: «به/ بی/ بدونِ اشک گریستن (= درمانده و مستأصل شدن)» بر نظرهای قبلی یعنی: «نباید گریست»، در مصراع مورد بررسی هیچ واژه‌ای حشو نخواهد بود، واژه‌ها در شعر و برگردان آن به نثر، نقش دستوری یکسان خواهند داشت و به افزودن عنصر زبانی هنگام معنی کردن نیاز نخواهیم داشت.

یادداشت‌ها

۱- برای آگاهی بیشتر در مورد این نوع کاربرد، نک: «انگشت ازو (= انگشتِ او) در کتابِ هزار حکایت صوفیانه (۱۳۸۹: ۱/ ۴۸۰) و این دو شاهد از گویش وکیل‌آبادی: se doxtar az-i "سه دخترِ او" و borâr az-i " برادرِ او" (صادقی، ۱۳۹۹: ۴۳).

۲- در برخی گویش‌نامه‌ها برای نشان دادن یای مجهول از /e:/ یا /ê/ استفاده شده است. این دو، و نشانهٔ پرکاربردتر /ē/ ارزش آوایی یکسان دارند.

۳- نقل شاهدهای گویشی متعدد، به دلیل اهمیت موضوع و حصول اطمینان از کاربرد یای مجهول و صورت کوتاه‌شدهٔ آن در گویش‌های مناطق مختلف بوده است تا از این طریق، شائبهٔ کم‌دقتی یا خطای گردآورندگان گویش‌ها برطرف شود.

۴- در اغلب گویش‌هایی که در آن‌ها، تکواژِ «به» be/bē "بی و بدونِ" رواج دارد نیز تلفظ یا نحوهٔ کاربرد حرفِ اضافهٔ «به» بازماندهٔ pad، با فارسی امروز ایران تفاوت دارد حرف اضافهٔ «به» در فارسی امروز ایران، معمولاً در بخارایی (رحمانی، ۱۳۹۷: ۱۲۵)؛ هزارگی (خاوری، ۱۳۹۵: ۲۰۸)، سیستانی خنج (شهنازی، ۱۳۹۲: ۴۰۰) با تلفظ ba و در اوارشکی (رفیعی، ۱۳۹۹: ۱۲۶ و ۱۳۰) با تلفظ bo به‌کار می‌رود. در همهٔ شاهدهای ارائه شده از دوقلعه‌براشکی (محسنی، ۱۳۹۹: ۹۸ و ۹۹ و غیره) و برخی شاهدهای بیان شده از بخارایی (رحمانی، همان: ۸۸- ۸۹) و هزارگی (خاوری، همان: ۲۸۴) در جایگاهی که در فارسی امروز ایران حرف اضافهٔ «به» می‌آید، از حرف اضافهٔ «دَ/ ده» da استفاده می‌شود.

کتابنامه

آیدنلو، سجاد. (۱۳۹۴). «کَرز (karz) واژه‌ای از گویش خراسانی در شاهنامه؟». پژوهشنامهٔ ادب حماسی. سال یازدهم. شمارهٔ بیستم. پاییز و زمستان. صص ۱۱- ۲۴.

ــــــــــ (۱۳۹۵). شاهنامه (۱): نامورنامه شهریار (برگزیده دیباچه، داستان هفت‌خان رستم، رستم و سهراب و سیاوش). تهران: سمت.

ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۸۵). دستور تاریخی زبان فارسی. تهران: سمت.

اتابکی، پرویز. (۱۳۸۶). واژه‌نامهٔ شاهنامه: شامل شرح لغات، اصطلاحات، نام‌ها و جای‌های شاهنامه. چاپ دوم. تهران: نشر و پژوهش فرزان روز.

اکبرپور، جعفر. (۱۳۹۴). گنجینهٔ گویش‌های ایرانی (استان مازندران ۱). تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

انوری، حسن. (۱۳۸۷). فرهنگ سخن. جلد ۲. تهران: سخن.

جلیلی، محمود. (۱۳۸۹). بررسی گویش طبس گلشن. مشهد: دستور.

چرمگی‌عمرانی، مرتضی. (۱۳۸۹). «بازخوانی مصراعی از شاهنامه (هَم یا هُم)». جستارهای ادبی. سال چهل‌وسوم. شمارهٔ اول. پیاپی ۱۶۸. بهار. صص ۱۳۵- ۱۴۶.

حاجی‌سیدآقایی، اکرم. (۱۳۹۸). «ویژگی‌های زبانی قرآن مترجم ۲۰۰۳». فرهنگ‌نویسی. جلد پانزدهم. صص ۲۰۷- ۲۱۸.

حسن‌دوست، محمد. (۱۳۸۹). فرهنگِ تطبیقی ـ موضوعی گویش‌های ایرانی نو. جلد ۱. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

خالقی‌مطلق، جلال. (۱۳۸۹). یادداشت‌های شاهنامه. بخش یکم. تهران: مرکز دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی.

ــــــــــ (۱۳۹۰). شاهنامه از دستنویس تا متن (جستارهایی در معرفی و ارزیابی دست‌نویس‌های شاهنامه و روش تصحیح انتقادی متن). تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.

ــــــــــ (۱۳۹۸). واج‌شناسی شاهنامه: پژوهشی در خوانش واژگان شاهنامه. تهران: مجموعهٔ انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.

ــــــــــ (۱۳۹۹). داستان رستم و سُهرابِ فردوسی: پژوهش، ویرایش و گزارش، با همکاری محمدافشین وفایی و پژمان فیروزبخش. چاپ دوم: با افزودگی‌ها و اصلاحات. تهران: سخن.

خاوری، محمدجواد. (۱۳۹۵). امثال و حِکَم مردم هزاره. تهران: مؤسسه انتشارات عرفان.

رجائی بخارایی، احمدعلی. (۱۳۴۷). «نقش آداب‌ورسوم عامه در حل مشکلات ادبی: اسکدارـدلو آسیا». مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات مشهد. سال چهارم. بهار و تابستان. صص ۱۰۳- ۱۱۴.

ــــــــــ (۱۳۷۵). لهجهٔ بخارایی. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.

رحمانی، روشن. (۱۳۹۷). نثر گفتاری تاجیکان بخارا (داستان‌ها، قصه‌ها، روایت‌ها). تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

رستگار فسائی، منصور. (۱۳۸۳). حماسهٔ رستم و سهراب. تهران: جامی.

راشدمحصل، محمدتقی. (۱۳۶۹). «واژه‌های کهن و گویشی در البلغه». فصلنامهٔ فرهنگ. پیاپی ۶. صص ۱۲۳- ۱۳۵.

ــــــــــ (۱۳۷۷). «تجلی گویش‌های فارسی در تفسیرهای قرآن مجید». در «از شمار دو چشم» یادنامهٔ

استاد احمد احمدی بیرجندی. مرکز خراسان‌شناسی. صص ۱۵۱–۱۵۷.

رضائی، جمال. (۱۳۵۵). «ساختمان و صرف فعل ماضی در گویش کهن هرات و مقایسهٔ آن با صرف فعل ماضی در گویش کنونی بیرجند». مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران. سال بیست‌وسوم. شمارهٔ ۴. پیاپی ۹۶. صص ۱۰۰–۱۱۰.

.ـــــــــــ(۱۳۷۳). واژه‌نامهٔ گویش بیرجند. به اهتمام و هزینهٔ دکتر محمود رفیعی. تهران: روزبهان.

رفیعی، تقی. (۱۳۹۹). واژه‌نامهٔ گویش اَوارشک، پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی. به راهنمایی محسن صادقی. فریمان: دانشگاه پیام نور.

رواقی، علی. (۱۳۸۰). «شاهنامه را چگونه باید خواند؟». نامهٔ انجمن. سال اول. صص ۴– ۲۷.

ـــــــــــ (۱۳۸۲). «گویش‌ها و متون فارسی (۱)». نامهٔ انجمن. سال سوم. صص ۱۳–۴۱.

ـــــــــــ.(۱۳۸۹). فرهنگ شاهنامه. جلد اول. تهران: مؤسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری «متن».

ـــــــــــ (۱۳۹۲). زبان فارسی افغانستان [دری]. با همکاری زهرا اصلانی. جلد اول. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

زمردیان، رضا. (۱۳۸۲). «نقش گویش‌ها در کمک به از میان بردن برخی ابهامات واژگانی متون کهن فارسی دری». مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی مشهد. دوره ۳۶. شماره ۱. پیاپی ۱۴۰. صص ۳۹– ۶۲.

ـــــــــــ (۱۳۸۵). واژه‌نامهٔ گویش قاین. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

سلیمی، منصور. (۱۳۹۲). بررسی و توصیف زبان هورامی (گویش پاوه‌ای). تهران: نشر احسان.

سورآبادی، ابوبکرعتیق. (۱۳۸۱). تفسیر سورآبادی. به تصحیح سعیدی سیرجانی. تهران: فرهنگ نشر نو.

شعار، جعفر؛ انوری، حسن. (۱۳۷۹). غمنامهٔ رستم و سهراب. چاپ بیست‌ویکم. تهران: قطره.

شفیعی‌کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۵). هزارهٔ دوم آهوی کوهی. تهران: سخن.

شکری، گیتی. (۱۳۸۵). گویش رامسری. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

شهنازی، جواد. (۱۳۹۲). فرهنگ گویش سیستانی "خَنج" شامل واژه‌ها، ترکیب‌ها، نام‌ها، اصطلاحات، چیستان و ضرب‌المثل‌های سیستانی. جلد نخست. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

صادقی، علی‌اشرف. (۱۳۸۴). «تدقیقی در تحفة‌الملوک». نشردانش. سال بیست‌ویکم. شمارهٔ سوم. پیاپی ۱۱۰. صص ۵۲– ۶۳.

صادقی، محسن. (۱۳۹۳). «مری، واژه‌ای نادر در شاهنامه». فرهنگ‌نویسی. شمارهٔ ۵ و ۶. اردیبهشت. صص ۱۲۴– ۱۲۹.

ـــــــــــ (۱۳۹۹). گنجینهٔ گویش‌های ایرانی (استان خراسان ۱). با همکاریِ صفورا صحراگرد، علی اسداللهی دشت بیاض، حسین پریوش، فضل‌اله برزگر، حبیب آقایی بجستان، علی محمدیان گاش و مجتبی نهاردانی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

صادقی، محمد. (۱۳۸۳). بررسی و تحلیل امثال و حکم نیشابوری. پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی. به راهنمایی نقیب نقوی. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.

طاهری مبارکه، غلام‌محمد. (۱۳۸۶). رستم و سهراب: شرح، نقد و تحلیل داستان. تهران: سمت.

عطّار، فریدالدین محمدبن ابراهیم نیشابوری. (۱۳۹۸). تذکرة‌الاولیاء. به تصحیح دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی. جلد اول. چاپ سوم. تهران: سخن.

عیدگاه طرقبه‌ای، وحید. (۱۳۹۹). تلفظ در شعر کهن فارسی: بهره‌گیری از شعر در شناخت تلفظهای دیرین. تهران: مجموعهٔ انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.

فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). شاهنامه بر پایهٔ چاپ مسکو. جلد اول. چاپ سوم. تهران: هرمس.

ــــــــــــ (۱۳۸۹ الف). شاهنامه. به تصحیح جلال خالقی‌مطلق. دفتر ۲. چاپ سوم. تهران: مرکز دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی.

ــــــــــــ. (۱۳۸۹ ب). شاهنامه (نسخه‌برگردان دستنویس.NC 43 کتابخانهٔ شرقی، وابسته به دانشگاه سن‌ژوزف بیروت). به کوششِ ایرج افشار، محمود امیدسالار، نادر مطلبی کاشانی، با مقدمهٔ جلال خالقی‌مطلق. تهران: طلایه.

ــــــــــــ (۱۳۹۳). شاهنامه از دستنویس موزهٔ فلورانس. به اهتمام دکتر عزیزالله جوینی. جلد ۳. تهران: دانشگاه تهران.

فضیلت، محمود. (۱۳۸۱). ترنجی در باد: شرح و بررسی داستان رستم و سهراب. کرمانشاه: طاق بستان.

فکرت، محمدآصف. (۱۳۷۶). فارسی هروی. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.

کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۱). نامهٔ باستان: ویرایش و گزارش شاهنامهٔ فردوسی. جلد ۲. تهران: سمت.

کشمیری، میرزامحمد. (۱۳۹۹). معیار لغات قویم: فرهنگ شاهنامه. با مقدمه و تصحیح مرتضی چرمگی‌عمرانی. تهران: سخن.

کیا، صادق. (۱۳۹۰). واژه‌نامهٔ شصت‌وهفت گویش ایرانی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

لازار، ژیلبر. (۱۳۸۴). شکل‌گیری زبان فارسی. با ترجمهٔ مهستی بحرینی. تهران: هرمس.

متینی، جلال. (۱۳۴۷). «گزدم، کژدم؟». مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات مشهد. سال چهارم. بهار و تابستان. صص ۱-۱۳.

مستوفی، حمدالله. (۱۳۷۷). ظفرنامه به انضمام شاهنامهٔ ابوالقاسم فردوسی. چاپ عکسی از روی نسخهٔ خطی مورخ ۸۰۷ هجری به شمارهٔ Or. ۲۸۳۳ به خط محمودالحسینی. زیر نظر دکتر نصرالله پورجوادی و نصرت‌الله رستگار. چاپ اول. تهران: مرکز نشر دانشگاهی ایران.

محسنی، زهرا. (۱۳۹۹). واژه‌نامهٔ گویش دوقلعه‌براشک. پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی. به راهنمایی محسن صادقی. فریمان: دانشگاه پیام نور فریمان.

هادی‌زاده، رسول. (۱۳۸۲). سمرقندیان چه می‌گویند؟ لغت‌نامهٔ مختصر گویش فارسی سمرقند. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.

هزار حکایت صوفیانه: بر اساس دستنویس کهن ۶۷۳ هـ ق. (۱۳۸۹). از مؤلفی ناشناخته، با مقدمه، تصحیح و تعلیقاتِ حامد خاتمی‌پور. تهران: سخن.

همایونفر، بابا. (۱۳۸۶). بررسی گویش اسفراین. تهران: چاپار.

یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۶۸). سوگنامهٔ سهراب. تهران: توس.

ــــــــــــ. (۱۳۹۶ الف). واژه‌نامهٔ گویش تون (فردوس). با همکاری رحمت‌الله ابریشمی، احمد ارمغانی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

ــــــــــــ (۱۳۹۶ ب). «مویی دیگر به ریسمان تصحیح ابیاتی از شاهنامه». در ارج خرد: جشن‌نامهٔ استاد جلال خالقی‌مطلق. به اهتمام فرهاد اصلانی و معصومه پورتقی. تهران: مروارید. صص ۵۶۱- ۵۷۳.